

آذربایجان و هویت ملی

* نعمت احمدی

E-mail: nematahmedi@gmail.com

** علی درازی

E-mail: hossein.1677@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۰/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۴/۱

چکیده

سال‌هاست در ذهن برخی از ایرانیان به خصوص ساکنان آذربایجان بحثی وجود دارد به نام نژاد؛ این‌که از نظر نژادی مردم آذربایجان در کدام طبقه نژادی قرار می‌گیرند؟ ترک یا آذری؟ به نظر می‌رسد اهمیت این موضوع با مطرح شدن اندیشه‌های پان‌ترکیسم و پان‌تورانیسم در ایران بیشتر نیز شده است. این مسأله را می‌توان در آثار برخی محققان و نویسندگان تاریخ معاصر و علوم سیاسی نیز به خوبی دریافت.

محصول و نتیجه این پژوهش که با روش تحلیلی و تطبیقی و با بهره‌گیری از منابع اولیه صورت گرفته، این حقیقت را آشکار می‌سازد که از سویی ترک‌نژاد خوانده شدن ساکنان آذربایجان بیشتر به تبعیت از زبان ترکی مردم این منطقه مصطلح گردیده است. از سویی دیگر در زمان حال نیز برخی از نویسندگان اکثراً خارجی و وابسته به جریان‌های سیاسی پان‌ترکیسم و پان‌تورانیسم با جعل تاریخ، سعی در القاء هویت و نژاد ترکی به ساکنان آذربایجان دارند. درحالی‌که آثار پژوهشگران مراکز معتبر علمی جهان حتی در خود برخی از این کشورهای همسایه نیز معترف به تفاوت‌های بنیادین نژادی بین ساکنان آذربایجان و اقوام ترک بوده و همخوانی و شباهت‌های اساسی ساکنان آذربایجان با مردم فلات ایران را نشان می‌دهند.

کلید واژه‌ها: آذربایجان، ایران، ناسیونالیسم، ترکی، آذری، هویت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز
دانشجوی کارشناسی‌ارشد تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز، نویسنده مسئول

مقدمه

ایران از لحاظ جغرافیایی در طول تاریخ بشری، سرزمینی با موقعیتی استراتژیک و سوق‌الجیشی بوده است. ایران در پهنای جغرافیای خشک و نیمه‌خشک، کوهستان‌های پربرف و جنگل‌های پرآب خود تمدن‌هایی به درازای عمر بشری پرورانده و در طول تاریخ همیشه یک از قطب‌های تمدن بشری بوده است، برای همین نیز همیشه چشم طمع و حسادت بسیاری از گروه‌های انسانی و تمدن‌های دیگر به طرف ایران بوده است. قرن‌ها رویارویی ایرانیان - در دوره هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان - با یونانیان و رومیان، نمونه‌های واضحی از این موارد است و بعد حمله اعراب مسلمان به ایران. ایران بعد از اسلام نیز، همچنان یورش‌های سهم‌انگیزی مانند حمله ترکان آسیای میانه از غزنویان گرفته تا سلجوقیان را به خود دیده و بعد حمله مغولان و تیمور که تا برآمدن حکومت صفویان، این سرزمین چون ارثیه‌ای پدری برای مغولان و ترکان محسوب می‌شده است.

و در همین یورش و جنگ‌ها بوده که پایتخت افسانه‌ای هخامنشیان تخت جمشید از شدت بغض و حسادت و کینه یونانیان و اسکندر مقدونی به تلی از خاک تبدیل می‌شود و به زور سرنیزه دختران دوشیزه ایرانی به همسری سربازان و فرماندهان لشکر اسکندر درمی‌آید: «اکنون دسامبر سال ۳۲۵ ق.م بود... در شوش جنگ طولانی سرانجام رسماً پایان یافت. هشتاد نفر از درباریان یونانی و مقدونی و افسران ارشد اسکندر با زنان بزرگزاده ایرانی ازدواج کردند. خود اسکندر با زناشویی با بزرگ‌ترین دختر داریوش بارسین به‌عنوان دومین همسر و دختر اوکوس به‌عنوان همسر سوم، پیوند خویش را با دو شاخه خاندان هخامنشی استوارتر کرد. هفایستیون به ازدواج با دختر دیگر داریوش مفتخر شد، و کراتروس برادرزاده او را به زنی گرفت. نثارخوس وفادار با دختر دیگر بارسین ازدواج کرد. در عین حال اسکندر فرمان داد که ۱۰ هزار سرباز مقدونی با زنان ایرانی ازدواج کنند و همگی از او هدیه عروسی دریافت کردند. (تاریخ کمبریج، ۱۳۸۵، ج ۲: ۳۴۹ و ۳۵۰)

هر چند اسکندر دو سال بعد از این ماجرا، به سال ۳۲۳ ق.م درگذشت اما ایران همچنان در دست یونانیان ماند و با تشکیل حکومت سلوکیان توسط یکی از سرداران اسکندر، همچنان روح هلنی بر ایران حکمفرما شد. که تأثیر آن را می‌توان در نقش و نگارهای هلنی در آثار معماری این دوران به خوبی مشاهده کرد.

علاوه بر آثار باستانی، زاد و ولدهایی هم که در این دوره تاریخی ایران صورت

گرفته، حکایت از این دارد که بخشی از نوزادان پدری یونانی و مادری ایرانی داشته‌اند. این مسأله را حتی می‌توان قبل از شروع حکومت سلوکیان در همان دوران کوتاه‌مدت حضور اسکندر در ایران نیز مشاهده کرد. در بخشی از زندگی اسکندر که مربوط به دو سال پس از مجبور کردن سربازان و فرماندهانش به ازدواج با دختران ایرانی بوده و چند ماه قبل از مرگش اتفاق افتاده است، چنین می‌خوانیم: «او کهنه‌سربازان را معزول کرد و آنها را تحت فرماندهی کراتروس به وطن‌هایشان [مقدونیه و یونان] برگرداند. نکته جالب‌تر این‌که به زنان و کودکان آنها اجازه داده نشد که با شوهرانشان بازگردند، بدین ترتیب بسیاری از ازدواج‌هایی که تازه انجام گرفته بود، عملاً از هم گسیخته شد. اسکندر قول داد که از بچه‌ها مراقبت کند و آنها را به‌عنوان افرادی مقدونی بازگرداند. اکنون روشن شده است که چرا اسکندر این ازدواج‌های میان نژادها را تشویق کرده بود: او بچه می‌خواست، کودکان حقیقی اردو که هیچ وطن یا سنت ملی نداشتند و از لحاظ اجتماعی نه شرقی و نه غربی بودند.» (تاریخ کمبریج، ۱۳۸۵، ج ۲: ۳۵۳) با آن‌که چند ماه پس از این ماجرا، اسکندر مقدونی درگذشت و این کودکان نیز در ایران ماندند اما روش تلفیق نژادی او توسط جانشینانش که حکومت سلوکیه را تأسیس کردند، ادامه یافت که نمود ظاهری آن را به راحتی می‌شود در عناصر هلنی برخی از آثار باستانی متعلق به دوران سلوکیان و حتی بعد از آن نیز مشاهده کرد. با این حال، بررسی این موضوع در حال حاضر به راحتی امکان‌پذیر نمی‌باشد.

آنچه در خصوص تأثیرات احتمالی لشکرکشی اسکندر مقدونی بر نژاد بخشی از مردم ایران گفته شد تنها نمونه‌ای از موارد متعددی می‌تواند باشد که در دوره تاریخ باستان ایران روی داده است. اگر بخواهیم این موضوع را به گذشته‌های دور هم گسترش دهیم، یقیناً باید آریایی‌ها را هم قوم مهاجم محسوب کنیم. چون تمام شواهد و قرائن تاریخی گواهی می‌دهند که در زمان مهاجرت این قوم از طرف آسیای میانه و سیبری به ایران، سرزمین ایران خالی از سکنه نبوده و ساکنانی داشته که به نام‌های مختلفی از جمله «کاسپین» نامیده شده‌اند. (نیازمند، ۱۳۸۷: ۱۱)

در زمان حمله اعراب مسلمان نیز مانند همانند حمله اسکندر، هجوم دشمن از طرف مغرب بود و در آن موقع نیز مانند این بار پادشاه ایران به دست قاتلی از پای درآمد. هم‌چنین در هر دو واقعه فاتحان تنها تا سرحدات مرکزی پیش رفتند و موقتاً در همان جایی که ایران عهد ساسانیان در جنگ‌های طولانی خود با هیاطله و ترک‌های مهاجم از قلمرو فرهنگ و تمدن خاور نزدیک دفاع می‌کردند، توقف نمودند (اشپولر، ۱۳۸۶: ۲ و ۳).

با وجود این تشابهات دو واقعه تاریخی، اما تأثیر حمله عرب‌ها بسیار عمیق‌تر و گسترده‌تر از حمله اسکندر مقدونی بوده است. در پی فتوح اسلامی و حتی مقارن آن، مهاجرت طوایف عرب به بلاد ایران شروع شد. دسته‌هایی از این مهاجران که با باروبنه از راه می‌رسیدند کنار چشمه‌ای یا نزدیک شهری فرود می‌آمدند. خیمه‌های خود را که از موی بز و پشم شتر بود، برپا می‌کردند. با اهل محل به دوستی یا دشمنی کنار می‌آمدند. گاه دهقانان و مجوسان را هلاک می‌کردند و املاک و زمین‌هایشان را تقسیم می‌کردند. بعد نامه و پیغام به خویشاوندان و نزدیکان می‌فرستادند و آنها را هم به پیش خود دعوت می‌کردند. اندک‌اندک همه اطراف از مهاجرنشینان تازه پر می‌شد و اعراب در کنار ایرانی‌ها می‌آسودند. البته از عهد ساسانیان و در دوره پیش از اسلام نیز طوایف عرب از جانب بحرین و خلیج فارس و عمان به بنادر و بلاد جنوب ایران مهاجرت می‌کرده‌اند. از این‌رو مقارن پیدایش اسلام در این نواحی بعضی طوایف عرب وجود می‌داشته‌اند. اما در پی فتوح اسلامی انتشار عرب در داخل بلاد ایران از طریق کوفه و بصره انجام گرفت. در همان قرن اول هجری شهرهایی مانند همدان و اصفهان و کاشان محل توجه و تردد کوچ‌های عرب گشت. قم مخصوصاً از مراکز مهم عرب شد و در آنجا اعراب قدرت و ضیاع و مکنت بسیار به دست آوردند. بیشتر از همه خراسان مطمح نظر طوایف عرب بود زیرا که آن سرزمین بیشتر از بسیاری از نقاط دیگر با طرز مشیت عرب موافق می‌نمود... در سال پنجاه و دو هجری، پنجاه هزار مرد جنگی - از اعراب - به خراسان آمد که نیم آن از بصره آمده بود و نیم دیگر از کوفه. و البته اگر تعداد جنگیان این قوم در آن زمان این مقدار بوده است پیداست که تعداد سایر طبقات از زن و کودک و افراد غیرجنگی در آن میان از سه برابر این مقدار کمتر نبوده است و با این حساب است که تعداد اعراب خراسان را در این کوچ به دویست هزار نفر تخمین زده‌اند. گذشته از این کوچ، در سال شصت و چهار هجری نیز دسته‌ای دیگر از طوایف عرب به خراسان آمدند. (زرین‌کوب، ۱۳۸۷: ۳۶۷ و ۳۶۸) در برخی از منابع نوشته‌اند که حتی حضور عرب‌ها در برخی از شهرهای ایران آنقدر زیاد بوده، که تکلم به زبان عربی بیشتر از زبان فارسی رایج بوده است.

دو قرن حاکمیت مطلق و مهاجرت پی‌درپی اعراب به ایران ادامه می‌یابد تا این‌که کم‌کم جنبش‌های ناسیونالیستی ایرانی از گوشه و کنار سرزمین ایران برمی‌خیزند. قیام ابومسلم خراسانی و بعد بابک خرمدین نمونه‌های بارز این دوره تاریخی هستند و در

اثر همین قیام‌ها بود که خلافت عباسی مجبور شد تا حکومت‌های نیمه‌مختار و به ظاهر ایرانی مثل طاهریان و صفاریان را برای حکومت سرزمین ایران به رسمیت شناسد. اگر اکنون به سرنوشت ایران در قرون گذشته به خصوص آنچه در قرن چهارم و پنجم هجری روی داده نگاهی اجمالی کنیم در خواهیم یافت که حوادث و اتفاقات روی داده در این دوران عبارتند از: غلبه و غارت و دست به دست گشتن پی‌درپی شهرها و اراضی این کشور، که در اثر جنگ‌ها و زورآزمایی‌های تقریباً محلی و دنباله‌دار ناشی از هرج و مرج آشفته، به وقوع پیوسته بود، به طوری که تنها دوره آرامش مغرب و جنوب ایران را باید (پس از فاصله‌ی وحشتناک - بی‌سرپرستی، میان سقوط قدرت عظیم صفاریان در سال ۲۸۸ هجری و استقرار حکومت آل‌بویه در سال ۳۲۳ هجری)، و زمان آرامش مشرق ایران (خراسان) را هنگام رونق حکومت سامانیان، به شمار آورد. از این‌رو جای تعجب نیست که دوران حکومت سلجوقیان (ترک) بیگانه را، معاصران آنان و هم مردم قرون بعد به‌عنوان دوران نجات از کشمکش‌های دایمی و رهایی از ویرانی‌ها و خونریزی‌های ظالمانه و بی‌نتیجه تلقی می‌کنند. (اشپولر، ۱۳۸۶: ۲۳۳ و ۲۳۴)

به این ترتیب با تشکیل حکومت‌های ترک در شمال شرق ایران، که ابتدا با غزنویان شروع شده بود، با ورود سلجوقیان و حاکمیت این حکومت بر ایران به اوج خود رسید و بعد مغولان که بی‌هیچ شکی تأثیرات زیادی در تاریخ ایران داشتند تا تیموریان و بعد صفویان که هرکدام از آنها با مهاجرت‌ها و تأثیراتی بر ساکنان بومی مردم ایران همراه بودند. این تأثیر گاهی فقط به مهاجرت و ساکن شدن در سرزمین ایران منتهی می‌گشت مثل مهاجرت برخی اقوام ترک در دوره سلجوقیان و صفویان و گاهی هم با قتل مردان و ازدواج با زنان و دختران ایرانی همراه بود، مثل آنچه در حمله مغول در این سرزمین اتفاق افتاد. حال باید با انصاف به قضاوت نشست. آیا ایران، با این همه جنگ و بلایا و مهاجرت‌هایی که در طول تاریخ به خود دیده قابل مقایسه با کشوری مثل اندونزی می‌تواند باشد. کشوری که برخلاف ایران، در یک نقطه غیراستراتژیک دنیا قرار گرفته و تمدن خاص بشری نیز در آن وجود نداشته است، حتی ورود اسلام نیز به این سرزمین برخلاف ایران، خیلی با مسالمت‌آمیز و از طریق بازرگانان صورت گرفته است.

بدیهی است با این شرایطی که در خصوص کشور اندونزی بیان شد باید هم مردم اندونزی از نظر نژادی شبیه به هم باشند چیزی که در ایران عمومیت ندارد. اینجاست که باید گفته مورخ شهیر جهان ویل دورانت را درباره ایران به یاد آوریم: «ایران گهواره تمدن‌هاست».

ایران به‌عنوان یک واحد جغرافیایی تصویری از یک هویت یگانه و مشخص ارائه می‌کند که از شرایط بسیار سخت طبیعی آن در سطح محلی سرچشمه می‌گیرد. به علت خصلت جغرافیای ایران، ساکنان آن فراز و نشیب‌های فراوانی را تجربه کرده‌اند، چنان‌که سی.اس. لوئیس در کتاب خود به نام جهل جدید و علم جدید مطرح کرده است، حداقل بخشی از نیروها یا تجربیهایی که نام «سرنوشت» یا «تقدیر» می‌گیرند تحت نفوذ نوع طبیعی قرار دارند که از محیط جغرافیای طبیعی سرچشمه می‌گیرد. (تاریخ کمبریج، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۱)

سؤالات تحقیق

الف) سؤال اول: آیا ساکنان آذربایجان از نظر نژادی ترک محسوب می‌شوند یا آذری و یا به نژاد دیگری تعلق دارند؟

ب) سؤال دوم: رابطه ناسیونالیسم ایرانی با ساکنان آذربایجان را چگونه می‌توان ارزیابی کرد؟

سؤال فرعی

آیا اندیشه پان‌ترکیسم و پان‌تورانیسم توانسته زمینه مساعدی در آذربایجان پیدا کند؟

فرضیات پژوهش

- به نظر می‌رسد به خاطر تکلم بیشتر ساکنان آذربایجان به زبان ترکی، که تحت تأثیر تحولات تاریخی روی داده، اصطلاح ترک در زبان محاوره به ساکنان این منطقه اطلاق شده است.

- مروری بر حوادث تاریخی ایران به خصوص از دوره مشروطیت به بعد نشان می‌دهد آزادیخواهان آذربایجان در همه مبارزاتی که در راستای ناسیونالیسم ایرانی بوده در صف مقدم و در کنار سایر هموطنان خود حضور داشته‌اند.

- با توجه به حوادث تاریخی و افتراق‌های عمیق سیاسی و مذهبی مابین کشور ترکیه به‌عنوان مرکز اندیشه‌های پان‌ترکیسم و پان‌تورانیسم و ساکنان آذربایجان ایران این تفکرات نتوانسته زمینه مساعدی در این منطقه بیابد.

ادبیات و پیشینه تحقیق

با توجه به اهمیت مسأله آذربایجان و حضور عوامل قوم‌گرا و پان‌ترکیست در

کشورهای همجوار این منطقه، کارهای به نسبت زیادی در این مورد انجام گرفته است که در این جا امکان ذکر همه آنها وجود ندارد بر همین اساس تنها به برخی از آنها اشاره می‌گردد.

کتاب *پان ترکیسم، یک قرن در تکاپوی الحاق‌گری* اثر محققانه و علمی، جیکوب لاندو (۱) را به جرات می‌توان یکی از آثار خوب در زمینه بخشی از موضوع مورد تحقیق حاضر در بحث ناسیونالیسم و پان ترکیسم دانست.

کاوه بیات (۲) در کتاب *پان ترکیسم و ایران* بیشتر به علل ناکامی پان ترکیسم در ایران پرداخته و با اشاره به حوادث و اتفاقات تاریخی به شرح و بسط موضوع پرداخته است که در این زمینه اثر بسیار جالب توجه و مهمی است چون فارغ از حب و بغض‌های حاکم بر این موضوع و با مستندات کاملاً تاریخی به این بحث نگریسته شده است.

حسین نوین (۳) در کتاب *تاریخ زبان آذری در آذربایجان* (۱۳۹۰) به بررسی اجمالی تاریخ آذربایجان از دوره باستان تا به امروز پرداخته است. هدف اصلی وی در این کتاب هر چند پرداختن به تاریخ زبان آذری و نحوه ورود زبان ترکی و رواج آن در میان ساکنان آذربایجان بوده اما مروری کوتاه نیز به تاریخ این منطقه داشته است. این کتاب در زمینه تاریخ زبان آذری و سیر تحول و دلایل ترکی شدن زبان مردم آذربایجان اثر ارزشمندی است. اما آنچه در این مقاله به آن پرداخته شده بررسی ساکنان آذربایجان از نظر نژادی و ارتباط آنها با ناسیونالیسم ایرانی می‌باشد که بحثی متفاوت از موضوع این کتاب است.

فیروزی در مقاله‌ای با عنوان «بررسی قرابت تباری گروه‌های زبانی ایران از دیدگاه ژنتیکی» به بررسی موضوع یافته‌های علم ژنتیک در این باره از جمله قرابت گروه آذری زبانان با سایر گروه‌های زبانی ایرانی پرداخته است که دست آورد حاصل از آن حاکی از قرابت و شباهت بسیار زیاد بین گروه‌های مختلف زبانی موجود در ایران است. مقاله فیروزی، ضمن این که یافته‌های بسیار ارزشمندی را ارائه می‌کند و از بخشی از یافته‌های او در این پژوهش نیز بهره‌برداری شده است. اما فقط از زاویه علم ژنتیک به این موضوع نگریسته است و سایر ابعاد در آن بررسی نشده است.

مجموعه مقالات «آذربایجان و اران» به کوشش حسین احمدی کار علمی و پژوهشی خوبی است که از ابعاد مختلف به آذربایجان نگریسته اما موضوع این تحقیق در آن دیده نمی‌شود.

هم‌چنین مجموعه مقالات «نقش آذربایجان در تحکیم هویت ایران» نیز که به کوشش رحیم نیکبخت جمع‌آوری گردیده، باز از ابعاد گوناگون به تاریخ و نقش آذربایجان در تاریخ ایران نگریسته که اثر علمی و پژوهشی ارزشمندی است. در این مجموعه نیز به مقاله آذربایجان و هویت ملی پرداخته نشده است.

با بررسی اکثر پژوهش‌های انجام شده در خصوص آذربایجان چنین می‌توان نتیجه گرفت که مقاله آذربایجان و هویت ملی سعی کرده به‌طور شفاف و علمی به موضوع نژاد مردمان این منطقه از سرزمین ایران و ارتباط آنها با ناسیونالیسم ایرانی بپردازد.

یافته‌های تحقیق

ساکنان آذربایجان

پیشینه جغرافیای تاریخی آذربایجان گواهی می‌دهد که این منطقه از همان دوران هخامنشیان جزء ایالت ماد محسوب می‌شده است. براساس مستندات موجود، اولین کسی که در خصوص نامیده شدن ماد خرد [کوچک] به ماد آتروپات یا آتورپاتکان که شکل اولیه نام آذربایجان می‌باشد، روایت بسیار روشنی دارد «استرابون» جغرافی‌دان یونانی است، وی که حدود سال‌های ۶۵ پیش از میلاد و ۲۱ میلادی می‌زیسته و در آماسیه آسیای صغیر سکنی داشته است، در مورد ماد آتروپاتن مطلبی را در کتاب جغرافیای خود آورده است که کسروی در کتاب *کاروند*، ۱۷۸ رساله و *گفتار از احمد کسروی* پرداخته است: «چون دور پادشاهی هخامنشیان به پایان آمد و اسکندر مقدونی بر ایران دست یافت، سرداری به نام آتورپات در آذربایجان برخاسته، آن سرزمین را که بخشی از خاک مادان و به نام «ماد کوچک» معروف بوده، از فتادن به دست یونانیان نگه داشت و آن سرزمین به نام او «آتورپاتکان» خوانده شد. (به کوشش نیکبخت، ۱۳۸۷: ۳۴) علی‌اف نیز همین متن را با ترجمه‌ای مشابه و چنین آورده است: «مادها به دو بخش جداگانه‌اند: یک بخش را مادهای بزرگ می‌نامند و بخش دوم را مادهای آتروپاتکان، که نام خود را از راهبر نظام خود آتروپات گرفت، و او نگذاشت که کشورش همچون بخش مادهای بزرگ زیر حاکمیت مقدونیان بماند (زمان استرابون) این وراثت در خاندان او ادامه دارد. چون که گذشتگان او با شاهان ارمنی و سوریه و بعدتر با اشکانیان ازدواج می‌کردند. (کسروی، ۱۳۵۶: ۳۱۴؛ علی‌اف، ۱۳۵۶: ۱۰۵)

علاوه بر استرابون «آریان» مورخ سده دوم میلادی نیز در بخش مربوط به لشکرکشی اسکندر مقدونی به ایران، از آلبانیای قفقاز و آذربایجان به‌طور جداگانه نام

برده و آذربایجان را «ماد آتروپاتن» نامیده است. (به کوشش نیکبخت، ۱۳۸۷: ۳۸) زکی ولیدی طوغان، محقق اهل ترکیه نیز با استناد به نوشته «استرابون» ذیل ماده «نام آذربایجان و حدود تاریخی آن» در «دایره‌المعارف اسلام» چاپ استانبول می‌نویسد: «[پیدایش] نام آذربایجان با اسکندر بزرگ [مقدونی] گره خورده است. این نام از نام یکی از سرداران سلاله کیانی [پادشاهان ایرانی] به نام آتروپات که در سال ۳۲۸ قبل از میلاد از طرف اسکندر برخی از ولایات سرزمین ماد را اداره می‌کرد، مشتق شده است. به دلیل تمایز ماد بزرگ، این قسمت از سرزمین [ماد] را که تا حدودی همان را نیز شامل می‌شد، ماد آتروپاتنه (یا به عبارتی ماد کوچک) و یا آتروپاتن گفته‌اند تلفظ این کلمه در قرن سوم میلادی آذربادگان بوده و در میان بیزانسی‌ها به شکل AOO دیده شده است، اعراب «گ» را به «ج» تبدیل و این کلمه «آذربایجان» در آمده و بالاخره این نام بدین شکل در میان ایرانیان و ترکان راه یافته است. (دیاکونف، ۱۳۷۵: ۵۴۱)

زریاب خوبی نیز در «دایره‌المعارف بزرگ اسلامی» در ذیل ماده «تاریخ و جغرافیای تاریخی آذربایجان» بر نوشتار بالا صحه گذاشته است. (خوبی، ۱۹۴) و صاحب «قاموس اعلام ترکی» هم به مانند بزرگان فوق‌الذکر و خیلی دیگر از اهل علم نظیر «واسیلی ولادیمیرویچ» در مورد پیدایش نام آذربایجان نظریاتشان نظیر سایرین بوده است. (سامی، ۱۳۰۶: ۲۸؛ بارتولد، ۱۳۷۵: ۱۶۲)

با وجود این مستندات تاریخی، و دهها مثل اینها، که در مورد نام آذربایجان و ریشه تاریخی آن در مراکز علمی جهان به ثبت رسیده، معهذاً امروزه محافلی هم - به خصوص در جمهوری آذربایجان و ترکیه امروزی - هستند که در ظاهری علمی اما با اهداف و اغراض سیاسی، سعی دارند تا برای ریشه تاریخی نام آذربایجان و ساکنان آن، مستندات دیگری را مطرح کنند. مستندات این محافل بیشتر سعی دارد تا این معنا را القا کند که هویت آذربایجان و ساکنان آن «ترک» بوده و هست. بر همین اساس امروزه برخی از این محافل قوم‌گرا سعی دارند که جهت توجیه عقاید خود، ریشه هر جریان فرهنگی و نژادی را به واژه و مفهوم «ترک» نسبت دهند. از جمله توجیه ترکی بودن واژه «آذربایجان» است. امید نیایش در وجه تسمیه آذربایجان بدون استدلال علمی و از قول عده‌ای از محققان مجهول و بی‌نام می‌نویسد:

... تحقیقات عده‌ای از محققان نشان می‌دهد که نام آذربایجان نیز از نام این قوم [آز - آس - قاس] گرفته شده است. آز پسوند‌های ترکی «آر» و «بای» را به نام خود افزوده، منطقه سکونت خود را آذربایجان نامیدند که بعدها به شکل

آذربایجان درآمد. پسوند «گان» در ترکی پسوند مکان بوده، که به زبان فارسی نیز وارد گشته است. (نیایش، ۱۳۸۰: ۱۶)

حسین محمدزاده صدیق نیز نظر مشابهی را ارائه کرده و معتقد است که: «آذر» در معنای «انسان راست‌کردار» است و ریشه ترکی دارد (همان) او ریشه این واژه را نیز «سومری» می‌داند!! عده‌ای نیز کلمه آذربایجان را مرکب از «آذ» نام قبیله ترک‌زبان، و «ار» یعنی مرد، «بای‌وب» همان «بیک»، و «أجان»، «أجن» (خان، پدر)، پس کلمه آذربایجان به معنای «خان‌بک، آدم از قبیله آذ» (رضا، ۱۳۸۰: ۷۸)

غیرعلمی بودن چنین استدلال‌هایی آنچنان روشن است که برای هر کسی که با منابع تاریخی آشنا باشد و بداند که سندیت و ارزش اسناد و مدارک را بر پایه چه منابعی می‌توان مستند دانست آشکار است. چنین استدلال‌هایی در خصوص ترکی نشان دادن نام آذربایجان فاقد اعتبار علمی است و به هیچ وجه قابل قیاس با آنچه در مباحث بالا، از منابع یونانی، ایرانی، عثمانی، عربی و روسی درباره ریشه ایرانی نام آذربایجان بیان شد، نیست.

استدلال‌های مربوط به ترکی‌سازی و ترکی نشان دادن آذربایجان، بیشتر دل در گرو محافل قوم‌گرا در کشورهای جمهوری آذربایجان و ترکیه داشته و از نظر مستندات مراکز علمی و معتبر جهانی نیز فاقد اعتبار می‌باشد.

پس از بررسی ریشه تاریخی نام آذربایجان، اینک به بررسی نژاد و تبار ساکنان آذربایجان از نظر قرابت یا عدم قرابت با مردم فلات ایران می‌پردازیم تا به سؤال اصلی پاسخ داده باشیم که آیا ساکنان آذربایجان را باید آذری که یکی از اقوام ایرانی محسوب می‌شوند، طبقه‌بندی کرد یا باید از اقوام ترک به حساب آورد؟

این پژوهش همچنان که در بررسی ریشه تاریخی نام آذربایجان نیز قابل مشاهده است سعی دارد به بیان حقایق تاریخی که ریشه در منابع و کتب تاریخی و نتایج پژوهشگران علوم جدید دارد و در مراکز علمی جهان نیز معتبرند پردازد و در هر جا که نیاز باشد به استدلال‌های محافل قوم‌گرا نیز پاسخ داده خواهد شد.

در مقدمه پاسخ به سؤال اصلی این بحث باید این نکته را یادآور شویم که همان‌طوری که اشاره شد، سرزمین ایران به‌عنوان یکی از تمدن‌های ریشه‌دار بشری، در طول تاریخ ناملايمات زيادی را شاهد بوده است و چشم طمع بیگانگان از یونان و روم و ترک گرفته تا روس و عثمانی، همیشه به این سرزمین دوخته شده بوده است. بر همین اساس این سرزمین در طول ادوار تاریخ، جنگ‌ها، بلایا و مهاجرت‌های

ویرانگری را به خود دیده است که حتی گاهی این یورش و جنگ‌های بیگانگان، به آوارگی مردم خود ایران و مهاجرت به کشورهای دیگر نیز انجامیده است که برای نمونه می‌توان به مهاجرت پارسیان هند اشاره کرد.

با بررسی حوادث تلخی که به ساکنان ایران روا داشته شده، شاید به جرأت بتوان گفت در این حوادث هر قومی جز ایرانیان بود می‌بایست تا به حال در فرهنگ و ملیت‌های مهاجمان یونانی، ترک و مغول و یا عرب استحاله می‌شد، همان‌طوری که مردمان غرب شبه‌جزیره عربستان بعد از دوران فتوح اسلامی، در مصر، تونس، الجزایر، لیبی، مراکش، سرزمین شام و سودان و... به چنین سرنوشتی دچار شدند. هر کدام از این کشورها تا قبل از حمله اعراب مسلمان ملیت، تاریخ، فرهنگ، زبان مستقلی برای خود داشتند ولی بعد از این‌که به تصرف اعراب مسلمان درآمدند، کاملاً در فرهنگ و تاریخ عرب استحاله شدند و علاوه بر آئین و زبان خویش، حتی از نظر نژادی نیز، دیگر خود را عرب دانستند و حافظه تاریخی مردم این کشورها رفته‌رفته فراموش کرد که آنها هویتی جدا از مردم شبه‌جزیره عربستان داشته‌اند.

اما ساکنان ایران، با وجود همه ناملایمات تاریخی خود، از حمله اسکندر مقدونی گرفته تا حمله اعراب مسلمان، هویت، ملیت، فرهنگ، زبان و تاریخ خود را همچنان نگه داشت. پیام راستین و حقیقت اسلام را از اعراب مسلمان گرفت ولی برخلاف مردمان غرب شبه‌جزیره عربستان، در فرهنگ و تاریخ اعراب استحاله نشد.

ساکنان آذربایجان از نظر منابع تاریخی

آنچه منابع تاریخی به ما نشان می‌دهد این است که آذربایجان تا سده‌های پیشین تاریخ هجری مردمش جز از آریان یا ایران، و زبانش جز از ریشه آری نبوده و تا سده ششم و حتی بعدتر از آن نیز آذری‌زبان آنجا بوده است پس باید پرسید: ترکی چگونه و از کی به آذربایجان راه یافته است؟!

از نظر تاریخی، ترکان در زمان اشکانیان در رشته‌های انبوه، به مرز ایران رسیدند و در آنجا نشیمن گرفته و بنیاد پادشاهی نهادند، ولی در آن زمان اشکانیان، و پس از ایشان ساسانیان با نیرویی که داشتند همیشه جلو آنان را می‌گرفتند. سپس نیز چون ساسانیان برافتادند عرب‌ها در برابر ترکان جای آنان را گرفتند و تا سیصد سال بیشتر همیشه جلو آنان را می‌گرفتند.

اگرچه راه کوچ بر روی ترکان از زمان پادشاهی سلجوقیان باز شد لیکن باید دانست

دسته‌هایی پیش از آن زمان به ایران آمده‌اند و به آذربایجان رسیده‌اند. گذشته از ایل‌هایی که از پشت سر سلجوقیان از ترکستان آمدند و به همه‌جا پراکنده شدند، و چون آذربایجان چمن و چراگاه فراوان دارد و برای زندگانی چهارپاداری سزاوارتر از دیگر جاهاست بی‌گمان ایل‌های ترک در اینجا فزون‌تر و فراوان‌تر گردیدند. و چون از آن زمان تا در آمدن مغولان به ایران فرمانروایی از آن ترکان و رشته کارها در دست ایشان می‌بود و مردم ناگزیر از رفت و آمد و گفتگو می‌بودند، پیداست که کم‌کم گوش‌ها به زبان ترکی آشنا گردید و بیشتر مردم هر کسی جمله‌هایی را از آن یاد گرفت.

از نیمه‌های دوران مغول تنها سفرنامه مارکوپولو در دست داریم که در سال ۱۲۹۳ میلادی (۶۹۳ هجری) به تبریز آمده و چون از مردم آنجا سخن می‌راند نامی از ترکان نمی‌برد. اگرچه این نوشته مارکوپولو از روی باریک‌بینی نبوده، زیرا بی‌گمان در آن زمان دسته‌ای از ترکان در تبریز نشیمن می‌داشتند. چیزی که هست چندان فزون نبوده‌اند که مارکوپولو از بودن ایشان آگاه گردد. (آذری، ۱۳۶۰: ۶۰)

هم‌چنین در سفرنامه ابن بطوطه نیز به حضور ترک‌ها در کنار تاجیک‌ها اشاره رفته است. (همان) نیز از آن زمان صفوة‌الصفای ابن‌بزار در دست ماست که چون تاریخ زندگانی شیخ صفی‌الدین اردبیلی را می‌نگارد از داستان‌های بسیاری که می‌آورد پیداست که در آن زمان در آذربایجان ترک‌ها حضور داشته‌اند اما نسبت به مردم بومی در اقلیت بوده‌اند. هم‌چنین از این کتاب می‌توان فهمید که در این دوران (۷۰۰ هجری قمری به بعد) خود شیخ صفی‌الدین اردبیلی نیز به زبان آذری که شاخه‌ای از زبان پارسی بوده سخن می‌گفته است: در این راستا، مستندات زیر برای گفتار فوق ارائه می‌گردد:

۱- در روزگار شیخ صفی‌الدین، در جنوب باکو و کرانه دریای خزر ولایتی بوده که گشتاسفی نامیده می‌شده و زبان مردم آنجا «پهلوی به گیلانی (گیلانی) بازبسته» بوده، شاید نویسنده این گزارش می‌خواهد بگوید که مردم گشتاسفی به زبان پهلوی سخن می‌گفتند و این زبان با زبان گیلانی‌ها خویشاوندی داشت و می‌دانیم که گویش گیلانی نیز شاخه‌ای از زبان پارسی است.

۲- هنگامی که شیخ صفی‌الدین به نزد شیخ زاهد گیلانی رفت، شیخ زاهد به زبان اردبیلی به او گفت «کار بمانده کار تمام بری» یعنی «ای خانه‌آبادان کار تمام بود، اما به تنبیه مرشد باز مانده بود».

۳- در صفوه‌الصفاء، داستانی از زبان یک زنی که از پیروان شیخ صفی بوده، بازگو می‌شود و در آنجا شعری به زبان آذری گزارش می‌گردد: «خواجه آغا گوید که عورتی

بود، بانو نام، طالبه کارکرده، باغبانی کردی. روزی آتش سوقش زبان کشید و در خاطرش افتاد که شیخ مرا یاد نمی‌فرماید. زبان بگشاد و این فهلوی [پهلوی] انشاء کرد:

دیره کین سر بسودای ته گیجی دیره کین چشم چو خونین اسره ریجی
دیره سر به آستانه اچ نه دارم خود نواجی کوور بختی چو گیجی

۴- در سلسله‌النسب صفویه اشعار زیادی به زبان آذری و به صورت فهلوی دیده می‌شود... فهلویات نامبرده، نشان می‌دهد که شیخ صفی‌الدین به زبان آذری سخن می‌گفته است.

۵- دلیل دیگری که نشان می‌دهد شیخ صفی‌الدین به زبان ترکی سخن نمی‌گفته بلکه به زبان آذری حرف می‌زده، این است که شیخ صفی‌الدین کسانی را که به زبان ترکی سخن می‌گفته‌اند، ترک قلمداد کرده است. در این باره، داستان‌های زیادی در صفوة‌الصفا دیده می‌شود. (غفاری‌فرد، ۱۳۸۵: ۹۹ و ۱۰۵)

اما با آغاز قرن دهم که پادشاهی صفویان پس از قراقویونلوها و آق‌قویونلوهای ترک پدید آمد، زبان ترکی در آذربایجان، چه در شهرها و چه در روستاها گسترش یافت و رفته‌رفته به زبان همگانی تبدیل گردید. یکی از عمده‌ترین دلایل این پیشامد، حضور پیروان صفویان از ایل‌های ترک همچون استاجلو، شاملو، تکلو، ورساق، روملو، ذوالقدر، افشار و قاجار در آذربایجان باید باشد.

بر همین اساس کار صفویان همه در دست ترکان می‌بود، و در دربارشان چه در تبریز و چه در قزوین و چه در اسپهان به زبان ترکی سخن گفته می‌شد و لقب و نام‌ها نیز بیشتر ترکی بود. (آذری، ۱۳۶۰: ۶۳) بنابراین با حاکمیت زبان ترکی در حکومت صفویان، و با پیشینه قبلی هم که حضور ترکان در آذربایجان فراهم ساخته بود - از جمله حضور ایلات ترک قزلباش - کم‌کم غلبه زبان ترکی بر آذری عملی گشت. چون مردم برای ارتباط و مراوده با آنان، چه در مسایل شخصی و خانوادگی و یا در امور حکومتی ناچار بودند که زبان ترکی آنان را بیاموزند.

نکته مهم این‌که از این تاریخ به بعد معمولاً به جهت عمومیت تکلم به زبان ترکی در آذربایجان، مردم این منطقه نیز به اشتباه «ترک» خوانده شده‌اند.

ساکنان آذربایجان از نظر مطالعات علم ژنتیک

درباره سرزمین ایران، یکی از چالش‌های کنونی پژوهشگران تاریخ، باستان‌شناسی و انسان‌شناسی، مسأله مهاجرت آریایی‌ها به فلات ایران و زمان رخ دادن آن است. این‌که

آیا این مردمان بومیان نخستین سرزمین یادشده بوده‌اند و یا آن‌که پیش از آنها مردمانی از تبار دیگر در فلات ایران زندگی می‌کرده‌اند، پرسش بنیادین در این داستان است. پنداشت غالب بر این بوده است که فلات ایران دارای ساکنانی ناآریایی و بومی بوده و آریایی‌ها از میانه‌های هزاره دوم و اواخر هزاره سوم از سوی شمال، به درون فلات وارد شده‌اند.

برای بررسی نژاد و تبار مردم فعلی ساکن ایران و تشخیص قرابت یا عدم قرابت اقوام ساکن ایران از جمله آذری‌ها امروزه با توجه به پیشرفت علم ژنتیک می‌توان از این علم نیز بهره گرفت. از جمله در این خصوص می‌توان به نتایج یک پژوهش علمی مراجعه کرد که توسط گروهی از پژوهشگران علم وراثت و ژنتیک بر روی گروه‌های زبانی ایران صورت پذیرفته است. در این پژوهش چنین آمده است: «به‌طورکلی، توارث مواد ژنتیکی در انسان به سه دسته تقسیم می‌شود: هسته‌ای، میتوکندریایی (مادری) و پدری. اگر ما به مطالعه نمونه‌های جمعیت امروزی (تهیه شده از نمونه خون از افراد) بپردازیم، بایستی بر روی وراثت میتوکندریایی تحقیق کنیم. زیرا شاخص‌های اختصاصی نژادی در آن حتی در گذر تهاجم تاریخی بیگانگان به یک ملت (که می‌تواند موجب تغییر شاخص‌های وراثت پدری گردند)، دست‌نخورده باقی می‌ماند. اما اگر تحقیقات ما مربوط به دوران باستان و اقتدار تمدن‌های باستانی معطوف باشد، به علت احتمال آمیختگی‌های کمتر با دیگران، می‌توان بر روی شاخص‌های کروموزوم Y نیز کنکاش نمود. با وجود همسانی انسان‌ها در ۹۹٪ محتوای ژنوم خود، هر گروه نژادی دارای شماری مارکرهای اختصاصی ژنتیکی می‌باشد. به این شاخص‌ها در ژنوم میتوکندریایی و کروموزوم Y، اصطلاحاً هاپلوگروه گفته می‌شود.

در این پژوهش علمی که بر روی نمونه‌های انسانی تمدن عیلام و با قدمت‌های ۲۰۰۰-۱۵۰۰ پیش از میلاد می‌باشد، پایه تحقیق بر جستجوی هاپلوگروه پدری R1a قرار دارد. R1a، یا M17 یک شاخص ژنتیکی اختصاصی برای مردمان هندواروپایی (آریایی) به شمار می‌آید. DNA بازمانده در نمونه‌های باستانی می‌توانند در گذر زمان‌های دراز همچنان باقی بمانند. بر پایه این مولکول‌ها، ژنتیک‌دانان و انسان‌شناسان می‌توانند اطلاعات فراوانی را درباره جمعیت‌های باستانی دریابند. داده‌هایی چون مسیر مهاجرت این مردمان یا نیاکان آنان، تاریخ تکاملی آنها و از این قبیل، در شماره داده‌های مفید به دست آمده از راه مطالعه DNA باستانی جای می‌گیرد. آنالیز توالی یک DNA باستانی از راه PCR و توالی‌خوانی ممکن شده است.

به‌طور کلی، دو بخش دندان و بند انگشت، همواره بهترین موارد مورد استفاده در آنالیزهای مربوط به DNA باستانی می‌باشند، زیرا ماده ژنتیکی در آنها، بسیار محفوظ باقی می‌ماند. وجود سده‌های فیزیکی و شیمیایی چون کلسیم بالا در آنها، علت اصلی این نگهداشت به شمار می‌آید. بررسی این شاخص نشان داد که هندیان ساکن در شمال این کشور (سفیدپوستان این سرزمین که احتمال آریایی بودن آنان می‌رود)، ساکنان شمال افغانستان (تاجیک‌ها) و ساکنان تاجیکستان، ساکنان خجند، صرب‌ها (اسلاوهای ساکن در خاور آلمان)، مجارها، لهستانی‌ها و اوکراینی‌ها (اسلاوهای خاور اروپا)، گروه‌های سفیدی که صرفاً به علت سخن گفتن به زبان زردپوستی ترکی، جز دستگان آلتایی‌های زرد طبقه‌بندی شده‌اند، پشتون‌ها، روس‌ها و بلا روسی‌ها و نیز تیره‌های ساکن در کشور ایران، نسبت به وجود و میزان فراوانی این شاخص، از نزدیکی بسیار بالایی برخوردار بوده که این به معنای وجود ریشه مشترک تباری (همان نژاد آریایی) آنان با یکدیگر می‌باشد. برای اثبات این ادعا، مشاهده افزایش فراوانی مارکر مورد بحث، از غرب ایران‌زمین به سوی خاور آن می‌باشد. به طوری که میزان آن در جمعیت کشور ایران، ۳۵٪ بوده، اما این میزان در میان ساکنان سرزمین‌های ایرانی‌نشین گذشته (افغانستان کنونی (پشتون‌ها) ۵۱٪ و نیز در میان تاجیک‌ها و خجندی‌ها ۶۴٪) بالاتر مشاهده می‌گردد. دلیل این مسأله نیز کاملاً روشن است. تهاجم بیگانگان عرب از سوی غرب ایران انجام شده است و بنابراین، هرچه، نمونه‌ها از کانون یورش دورتر باشند، میزان خلوط تباری و فراوانی شاخص مورد نظر، بالاتر می‌باشد. این موضوع نه تنها هم‌تباری کلیه ساکنان ایرانی‌تبار سرزمین‌های ایران بزرگ پیشین را نمایان می‌سازد، بلکه از هم‌تباری این مردمان با گروه‌های اروپایی یادشده نیز خبر می‌دهد.

بایستی افزود که مسأله نوسانات فراوانی شاخص R1a در جمعیت‌های هندواروپایی (آریایی) زبان اسلاو و خاور اروپا نیز دیده می‌شود. به طوری که هر چه از خاور اروپا (کانون یورش زردپوستان به غرب) به سوی نواحی مرکزی این قاره، دورتر گردیم، بر میزان فراوانی شاخص افزوده می‌گردد (از مجارها با ۲۰/۴٪ تا لهستانی‌ها با ۵۶٪ به بالا). پیرامون نزدیکی‌های ژنتیکی گروه‌های آریایی، بایستی به این نکته اشاره نمود که تیره‌های زیرنژادی ایرانی نیز بر پایه مجموعه آزمایش‌هایی، از نزدیکی بالایی نسبت به یکدیگر برخوردار می‌باشند.

تشابه	پارس / کُرد	پارس / لر	پارس / آذری	لر / کُرد	کُرد / آذری	لر / آذری
Hea III	٪۸۸	٪۹۰	٪۸۶	٪۷۷	٪۹۵	٪۷۵
MSP I	٪۸۷	٪۹۰	٪۸۵	٪۷۵	٪۹۲	٪۸۰
Tap I	٪۸۵	٪۸۷	٪۸۹	٪۸۸	٪۸۷	٪۷۵
Hinf I	٪۸۵	٪۹۲	٪۷۷	٪۷۸	٪۹۰	٪۷۷
Ecor I	٪۷۴	٪۸۹	٪۸۴	٪۸۰	٪۸۶	٪۷۸
نزدیک به درصد (در منبع وجود ندارد)	۸۳/۸	۸۹/۶	۸۳/۴	۷۹/۶	۹۰	۷۷

آنچه از جدول بالا به دست می‌آید بسیار مهم و تکمیل‌کننده نتایج این پژوهش محسوب می‌گردد. زیرا نتایج بالا به روشنی چنین گزارش می‌دهند که هر چهار تیره بزرگ کنونی ایران، خویشاوندی بسیار بالایی با یکدیگر دارند و به عبارت دیگر از یک منشأ و نژاد می‌باشند. از سوی دیگر، نزدیک‌تر بودن کُردها و آذری‌ها به یکدیگر و نیز قرابت بیشتر پارسیان و لرها به همدیگر، نشان می‌دهد که وارثان ماد، آذری‌ها و کُردها می‌باشند. از دیگر سو، پارسیان حد میان آذری‌ها و کُردها با جمعیت لر را ارایه داده‌اند. مسأله‌ای که می‌تواند این انگاره را پیش آورد که با توجه به ملاحظات تاریخی پیرامون نزدیکی سرزمین‌های پارس و ایلام، مردمان لر می‌توانند وارثان و یادگاران شهری‌گری ایلام و یا آریایی‌هایی به آن دوران در منطقه خوزستان و شمال و شمال خاوری آن، در نظر گرفته شوند. (نقل از مقاله فیروزی، ۱۳۸۹: ۱۷۰)

ناسیونالیسم ایرانی و آذربایجان

ناسیونالیسم رجحانی است که فرد به‌عنوان عضو جامعه به عوامل سازنده این کلیت، اعم از مادی و معنوی، می‌نهد. گرایش به ارزش‌هایی است بازمانده از گذشتگان. وابستگی به متعلقات گذشته و حال جامعه است و ایمان به تداوم آن در آینده. دکترینی است که سنت‌های اجتماعی را در قلمرو سیاست و هنر و ادبیات و خلاصه تمام جلوه‌های هویت‌آفرین از سایر جوامع و کشورها متمایز می‌داند، و گاهی برتر می‌شمارد. مشترکات تاریخی، جغرافیایی، فرهنگی، اخلاقی، و صور ذهنی که در اثر گذشت ایام با یکدیگر آمیخته‌اند و خمیرمایه نخستین مفهوم ملت‌اند. این مفهوم برای فرد فرد اعضای جامعه، آگاه یا ناآگاه، زنده و برجسته است که آن را در دنیای ذهن

خویش احساس می‌کنند، و خود را از آن و آن را از خود می‌دانند. هم‌زمانی، همدلی، همفکری، خاطرات مشترک پیروزی‌ها، و شکست‌ها در صورت‌بندی این احساس مداخله دارند. «ناسیون» در کوره حوادث گذشته شکل گرفته، در حال متجلی است، و تداوم آن در آینده مقدر است. (کاتم، ۱۳۷۱: ۱۱ و ۱۲)

اما ظهور جریان ناسیونالیسم به‌عنوان یکی از عمده‌ترین تحولات سیاسی و فکری خاورمیانه به آغاز قرن بیستم برمی‌گردد. در این میان سه جریان ناسیونالیستی بیش از همه بر سیر تحولات منطقه تأثیر گذاشتند: ناسیونالیسم عرب، ناسیونالیسم ترک و ناسیونالیسم ایرانی. یکی از عمده‌ترین تفاوت‌های میان این سه جریان ناسیونالیستی این بود که ناسیونالیسم عرب و ناسیونالیسم ترک در آغاز ماهیت قومی داشتند، یعنی نوعی گرایش فکری در جامعه‌ای (عثمانی) که متشکل از اقوام گوناگون دارای سوابق سیاسی، مذهبی و فرهنگی متفاوت بود. هر یک از دو جریان فوق در مراحل آغازین خود در پی تأسیس یک دولت جدید مبتنی بر گروه قومی عرب و ترک بودند این احساس عربیت و ترک بودن، به‌ویژه به شکل سیاسی، آن از اواسط قرن نوزدهم پیدا شد، و قبل از هر دو گروه بر مبنای هویت اسلامی در درون سیستم خلافت اسلامی زندگی می‌کردند. ناسیونالیسم ایرانی برخلاف این دو جریان فکری، ماهیت قومی نداشت تا در پی تأسیس دولت جدید از درون یک امپراتوری بزرگ‌تر باشد. برعکس، ناسیونالیسم ایرانی در واقع نوعی بیداری آگاهی ملی بود که به درجات گوناگون، البته بیشتر به شکل فرهنگی و سپس سیاسی در میان اقشار گوناگون جامعه ایرانی وجود داشت. (لاندو، ۱۳۸۲: ۷)

با توجه به این‌که موضوع مورد بحث، در این پژوهش آذربایجان است، به خاطر همین در این جا مسایل مربوط به ارتباط ناسیونالیسم ایرانی با آذربایجان و ساکنان این سرزمین مورد کنکاش قرار می‌گیرد. آنچه در مورد تعریف ناسیونالیسم گفته شد، ناسیونالیسم احساس یکی بودن را در مردمی که پذیرای آن هستند، طلب می‌کند و پذیرش این احساس برای هر ایرانی که با اکثریت ایرانی‌ها علائق مشترک داشته باشد، آسان‌تر شود، این علائق مشترک می‌تواند:

فضای زیستی مشترک (میهن)

تاریخ و نیاکان مشترک

دین و زبان مشترک

با بررسی موارد فوق در میان مردم ساکن آذربایجان با سایر نقاط فلات ایران به غیر از زبان ترکی که امروزه زبان اکثریت ساکنان آذربایجان است، هیچ نقطه افتراق دیگری

دیده نمی‌شود. برای همین در زیر به بررسی این مقوله افتراق‌آمیز در ناسیونالیسم ایرانی و آذربایجان پرداخته شده است.

زبان

بدیهی است مقصود این نوشته بررسی تعاریف ارائه‌شده از ناسیونالیسم در ارتباط ناسیونالیسم ایرانی با ساکنان آذربایجان می‌باشد. که در میان نقاط اشتراکی یک ملت برای ناسیونالیسم، زبان تنها مؤلفه غیرمشترک بین ساکنان آذربایجان با سایر نقاط ایران ذکر شد. در اینجا بدون در نظر گرفتن سابقه رواج این زبان در ایران، که در مطالب بالا آمد، نظر یکی از مشهورترین صاحب‌نظران این عرصه نقل می‌گردد. کاتم معتقد است بیشتر تعریف‌هایی که در گذشته از ناسیونالیسم می‌شد وجود زبان مشترک را از ابزار حتمی آن می‌دانست. دانشمندان معمولاً به این تعریف می‌افزودند که، این ضرورت، مانند مورد کانادا و سوئیس، مطلق نیست، و سپس ادامه می‌دادند که البته این استثناها نیز به ندرت اتفاق می‌افتند. اما امروزه تنوع جالب زبانی که در هند، پاکستان، سریلانکا، اندونزی، و سایر کشورهایی که در مسیر رشد ناسیونالیسم قرار گرفته‌اند، وجود دارد، نشان می‌دهد که برای وحدت ملی لازم است از تأکید بر عنصر زبان کاسته شود. ندیده گرفتن این عامل نیز اشتباه بزرگی است، زیرا لازمه ناسیونالیسم هنوز هم آن است که مردمی خود را از گوهر واحدی بدانند، و بدون تردید، زبان مشترک به ایجاد چنین دیدگاهی کمک می‌کند. وقتی مردم کشوری به زبان‌های گوناگون صحبت کنند، متقاعد کردن آنها به این که دارای خصوصیات ملی منحصر به فرد هستند، به واقع کار مشکلی است». (کاتم، ۱۳۷۱: ۶۰)

تنوع زبانی چیزی نیست که مختص سرزمین ایران باشد، در اکثر کشورهای جهان، تنوع زبانی وجود دارد ولی همچنان که در نوشته بالا ذکر شد، این مسأله در خیلی از کشورها مشکلی در ناسیونالیسم ملی نگردیده است. کاتم در مورد مسأله زبان در ایران می‌گوید: «برای دانستن نسبت درصد ایرانیانی که در گروه‌های مختلف زبانی قرار دارند، هیچ‌گونه آمار قابل اعتمادی وجود ندارد، اما نظریه‌ای که همه قبول دارند آن است که اکثریت مردم ایران به زبان فارسی صحبت می‌کنند. با وجود این، آذربایجان استان مهم ایران ترک‌زبان است. هم‌چنین قشقایی‌ها، ترکمن‌ها، و بعضی از خمسه‌ای‌ها و تعداد زیادی از ایلات کوچکتر و نیز دهات پراکنده به ترکی صحبت می‌نمایند. در استان خوزستان، و در کناره خلیج فارس، زبان عربی رایج است. کُردی، پسر عموی

فارسی، را ایلات بزرگ و سلحشور کرد صحبت می‌کنند. سایر لهجه‌های فارسی، مانند لری، طبری، گیلکی در مناطق محلی رواج دارند.

با وجود این اگر مشکلات زبانی که ناسیونالیسم ایرانی با آن روبه‌رو است با مشکلاتی که ناسیونالیسم هند با آن دست به گریبان است، مقایسه شوند، این نتیجه به دست می‌آید که برای ایران از این جهت مسأله بزرگی وجود ندارد». (کاتم، ۱۳۷۱: ۶۰ و ۶۱) معهذ، همچنان که در مورد قرابت بسیار نزدیک بین زبان کُردی با زبان فارسی بیان شد و مشکل ساز نبودن تفاوت زبانی زبان ترکی در مسأله ناسیونالیسم ایرانی با توجه به نقاط اشتراک زیادی که از نظر دین، فرهنگ، سنن و تاریخ میان ساکنان آذربایجان با سایر ساکنان ایران دارند، باعث گردیده تا دول خارجی بیگانه مثل کشور ترکیه، با نقشه پان‌تورانیسم - وحدت ترک‌زبانان - سعی در نفوذ در میان مردم آذربایجان کنند با این تصور که با این مسأله می‌توانند همه نقاط اشتراکی میان ساکنان آذربایجان با سرزمین ایران را قطع کرده و تنها به واسطه هم‌زبانی، آذربایجان را به خود ملحق سازند. همان تاریخ مشترکی که ضمناً شامل جنگ‌های خشونت‌بار با ترکیه نیز می‌شود که در این میان آذربایجان از دوران صفویه تا جنگ جهانی اول، بارها شاهد غارتگری و جنایات لشکر عثمانی بوده است. در طول تاریخ چشم طمع ترکان عثمانی همیشه به سمت ایران بوده همچنان که در قضیه انقراض سلسله صفویه با روس‌ها تا پای حذف کامل نام ایران از نقشه جهان و تقسیم شهرها و مناطق ایران بین همدیگر پای مذاکره نشستند و هر کدام از یک طرف، شروع به دست یازیدن به ایران کردند.

به هر روی حافظه تاریخی مردم ایران و به خصوص آذربایجان خاطرات فراموش‌نشده‌ای از قتل و غارت لشکریان عثمانی در حمله و یورش‌های غارتگرانه به شهرها و روستاهای خود دارند. با این وجود، پس از حدود یک قرن از فروپاشی امپراطوری عثمانی و تشکیل کشور جمهوری ترکیه امروزی که با مشکلات عدیده زیادی از نظر هویتی در حال دسته و پنجه نرم کردن است هنوز سودای بازگشت به امپراطوری باشکوه عثمانی در میان گروهی از ناسیونالیست‌های ترک، این‌بار با بهره‌گیری از تئوری پان‌تورانیسم - وحدت ترک‌زبان - وجود دارد. این موضوع به خصوص پس از استقلال کشور جمهوری آذربایجان و پیوندهای بسیار نزدیک سیاسی، فرهنگی و امنیتی که بین سیاستمداران دو کشور برقرار گردیده، پی‌گیری می‌شود که البته با توجه به نوع ارتباط دیپلماتیک سیاسی موجود بین ایران و ترکیه، و ملاحظات امنیتی دو کشور، سیاستمداران ترکیه، ترجیح داده‌اند در پشت صحنه این بازی قرار

بگیرند و کشور جمهوری آذربایجان عامل و فاعل این تئوری باشد. به خاطر همین با این که مرکز ارائه تئوری و حمایت فکری پان‌تورانیسم و پان‌ترکیسم کشور ترکیه و گروهی از سیاستمداران ناسیونالیست ترک است ولی مرکز اجرای این سیاست‌ها کشور جمهوری آذربایجان است.

پان‌ترکیسم

آرمینیوس (هرمن) وامبری سیاح و شرق شناس یهودی - مجاری ظاهراً اولین فردی بوده که برای نخستین بار مفهوم توران و پان‌ترکیسم را مشهور ساخته است. وامبری علاوه بر معرفی زبان‌ها و فرهنگ عامه آسیای میانه به خوانندگان کتاب و مقالات متعدد خود، فصل کاملی از کتاب «زندگی و سفرهای وامبری، دنباله سیاحت درویشی دروغین» را که در ۱۸۶۸ منتشر کرد به نقش انگاره‌های آسیای میانه به تورانی‌ها اختصاص داد. او استدلال می‌کرد که تمامی گروه‌های ترکی به یک نژاد تعلق دارند و براساس نشانه‌های فیزیکی و آداب و رسوم به شعبه‌های فرعی تقسیم می‌شوند. وامبری (۴) در کتاب دیگری به نام *سفرهایی در آسیای میانه*، که سه سال قبل از آن منتشر شد طرح کلان یک امپراتوری پان‌ترک از ساحل دریای آدریاتیک تا چین را عنوان کرد.

گرچه وامبری در سال‌های بعد عقب‌نشینی کرد و پان‌ترکیسم را یک پدیده خیالی واهی نامید اما تصویر یک امپراتوری پان‌ترکی را در دسترس همه کسانی که مایل به طرفداری از آن بودند قرار داد. روابط نزدیک وامبری با چندتن از رهبران ترک‌های جوان احتمالاً در طرفداری آنها از اصول پان‌ترکیسم نقشی اساسی داشته است. (لاندو، ۱۳۸۲: ۲۱ و ۲۲) سیدحسین تقی‌زاده که پس از تبعید از ایران در خلال کشاکش‌های مجلس دوم، خود در استانبول بود و ناظر دست اول این تحولات، بعدها در توصیف تأثیرگذار گسترده آثار لئون کاهون (دیگرسیاح یهودی - فرانسوی که کتاب *مقدمه‌ای بر تاریخ آسیا* را نوشت) در این باره چنین نوشت: اشخاصی که از عقیده عجیب پان‌ترکیزم یا پان‌تورانیزم اطلاع دارند شاید آگاه نباشند از این که این عقیده عجیب و مضحک لزوم احیای شاهنشاهی چنگیز و تبرئه مغول از هرگونه نقائص و مبالغه در عدد و کمالات و مفاخر تاریخی قوم ترک به حد هذیان که مبنی بر انکارتمام روایات تاریخ و قلب حقایق مسلمه بود بیشتر ناشی از یک کتاب قصه‌مانندی بود که یک یهودی فرانسوی آن را تألیف کرده و در اوایل انقلاب مشروطیت عثمانی به ترکی ترجمه شده است... عامه بدبخت عثمانی و خواص کم عمق و مفاخرجو آنها نیز با اعتماد به این که آقای

لئون کاهون از بزرگان علما و فلاسفه و محققین به نام اروپا است، در هر موردی به او استناد و استدلال و مبالغه‌های او را هضم کردند. (بیات، ۱۳۸۷: ۸ و ۹)

ضیاء گوک آلب (۱۲۹۱ تا ۱۳۴۳ ه‍.ق / ۱۸۷۴ تا ۱۹۲۴ م) بزرگترین اندیشمند و تئوریسین غرب‌زده‌های ترکیه در این دوره است. او در مقابل «پان‌اسلامیسم»، ناسیونالیسم ترک و اقتباس تمام‌عیار تمدن غربی را به منظور شکستن زنجیرهای جور و جهل برای ملت ترک لازم می‌دانسته است، ضیاء گوک آلب نیز همانند طه حسین مدعی بود که ملت او به اروپا وابسته است و نه به جهان اسلام و بنابراین ترکیه باید همه ارتباط‌های فرهنگی و فکری و اجتماعی خویش را از شرق بریده و به غرب پیوند بخورد. گوک آلب اصرار ورزید که نه فقط تکنولوژی و فرآورده‌های صنعتی بلکه روح و نظام و ارزش‌های غرب نیز می‌بایست به طور کامل و شامل اقتباس گردد و ارزش‌های کهنه سنتی دور ریخته شود و در همین حال «ملیت» ترک و «پان‌ترکیسم» و اساطیر و افسانه‌های باستانی قوم ترک احیا گردد. او برای اینکه تجددطلبی خود را در اصطلاحات اسلامی پنهان کند به سفسطه و تأویل پاره‌ای از اصول فقه پرداخت و می‌گفت «عرف» که در فقه به‌عنوان یک اصل مطرح شده عبارت است از نظام ارزش‌های ملی یک قوم و اصرار داشت که طبق نظر ابویوسف یکی از فقهای حنفی «عرف» می‌تواند «نص» یعنی قرآن و سنت را باطل نماید و لذا ملت ترک حق دارد بسیاری از احکام اسلامی را که در نظرش غیرمفید است، دور بریزد. او می‌گفت «ما از نظر ملیت» ترک هستیم، از نظر «مذهب» (یعنی رسوم عبادی) مسلمان و از نظر «فرهنگ» و «تمدن» اروپایی می‌باشیم. از اسلام فقط ما باید پاره‌ای اعتقادات مذهبی و رسوم عادات را که صرفاً مربوط به رابطه انسان - خدا هست اقتباس کنیم ولی سایر تعالیم حقوقی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی اسلام کهنه شده و باید مردود شناخته و در فراموش‌خانه تاریخ ریخته شود و به جای آن نظامات غربی در بست اقتباس گردد البته در برخی موارد او به اسلام ارج می‌نهد در یک مورد نژاد ترک را به‌عنوان «مسلمان ترک‌زبان» تعریف می‌کند که با دیگر ایده‌های او تناقض فاحشی دارد (نقوی، ۱۳۷۷: ۶۷ و ۶۸).

نهایت سخن، با توجه به آنچه در بالا آمد پان‌ترکیسم را می‌توان به‌عنوان یک ایدئولوژی و عمل سیاسی در چارچوب معنایی ذیل تعریف کرد:

- ۱- پان‌ترکیسم به لحاظ ماهیت، یک ایدئولوژی نژادپرستانه است.
- ۲- پان‌ترکیسم به همان اندازه که یک ایدئولوژی نژادپرستانه است، به شدت

رمانتیک و تخیلی نیز هست: تأکید بر یگانگی نژاد ترک در کشورهای پراکنده و دارای لهجه‌های متفاوت ترکی و ایجاد یک امپراتوری رویایی.

۳- گروه‌های نخبه‌گرای پان‌ترکی، چه در ترکیه یا سایر مناطق به لحاظ کمیت گروه‌های کوچکی بودند و طرفداران محدودی داشتند.

۴- پان‌ترکیسم در نوع خود یک ایدئولوژی و جنبش الحاق‌گرایانه نیز هست، و نوشته‌های پان‌ترکیست‌ها و عمل رهبران آنها حاکی از آن است که الحاق سایر سرزمین‌های دارای جمعیت‌های ترک زبان از اهداف عمده پروژه پان‌ترکی بوده است.

۵- گروه‌های پان‌ترکیست از همان دهه اولیه قرن بیستم به بعد، طرح الحاق‌گرایانه خود نسبت به مناطق آذری‌نشین ایران و کشورهای همسایه عراق و افغانستان را دنبال می‌کرده‌اند و گاه فعالیت‌هایی در این کشورها نیز داشته‌اند. (لانگو، ۱۳۸۲: ۸)

اهداف ترکیه و جمهوری آذربایجان

از مجموع مباحث مطرح‌شده در خصوص موضوع پان‌ترکیسم می‌توان نتیجه گرفت که زادگاه پان‌ترکیسم و پان‌تورانیسم کشور ترکیه بوده است که اکنون نیز تا حدی همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد، اما با توجه به تحولات صورت گرفته در عرصه جامعه بین‌الملل و ملاحظات سیاسی و امنیتی، در حال حاضر این اندیشه در ترکیه به حاشیه رانده شده، و تنها معدودی از سیاستمداران ترک هستند که سودای عملی ساختن پان‌تورانیسم را در سر می‌پرورانند. بر همین اساس تشکیل مجامع سیاسی، اقتصادی، فرهنگی کشورهای ترک‌زبان که اکثراً با محوریت ترکیه صورت می‌گیرد، در راستای همین اهداف پیگیری می‌شود.

میزان تأثیر اندیشه پان‌ترکیسم در آذربایجان ایران

در خصوص میزان تأثیر پان‌ترکیسم و پان‌تورانیسم بر ساکنان آذربایجان و تهدید آن بر هویت و همبستگی ملی ایران نظرکاتم بیش از سایر محققان و نویسندگان در خور توجه می‌باشد. او در این باره معتقد است «... ترک‌زبانان آذربایجان با فارس‌زبانان از یک فرقه اسلامی‌اند؛ [شیعه‌اند] فرهنگ و سنن و تاریخ مشترک دارند، تاریخی که ضمناً شامل جنگ‌های خشونت‌بار با ترکیه است. آذربایجان استانی است که بیش از تمام استان‌های ایران از تماس با ترک‌ها لطمه دیده و از غارتگری آنها خاطرات فراموش‌نشده و زنده دارد. اگر قرار بود پان‌تورانیسم در آذربایجان ایران توفیقی به

دست آورد، دوران جنگ بین‌الملل اول بهترین فرصت بود. ترک‌های جوان که قدرت را در دست داشتند از امپراطوری ترک‌زبانی جانبداری می‌کردند که از دریای اژه تا پای دیوار چین کشیده می‌شد. اما رفتار سربازان ترک در تبریز شیرینی این رویا را به کلی از بین برد. رفتار سربازان ترک از هیچ روی به رفتار برادران ناجی نمی‌ماند، بلکه خاطرات تلخ تجاوزها و قتل و غارت‌های مهاجمان ترک را به خاطر می‌آورد. طبیعی است که کمتر آذربایجانی راغب بود از پان‌تورانیسم حمایت کند. محبوب‌ترین و مقتدرترین رهبران آذربایجانی نیز علیه توطئه ترک‌ها جنگیدند. تلاش دیگر ترک‌ها که کشاندن قبایل ترکمن خراسان به زیر پرچم پان‌تورانیسم بود، حتی از تلاش قبلی آنها نیز ناموفق‌تر از کار آمد. ترکمن‌ها قبیله‌ای‌تر از آن بودند که پان‌تورانیسم برای آنها جاذبه‌ای داشته باشد. (کاتم، ۱۳۷۱: ۱۹۷ و ۱۹۸)

روح وحدت بخش اسلام

پس از آن که مدت‌های طولانی، مردم اکثر نقاط امپراطوری ایران از جمله آذربایجان، با تعالیم الهی زردتشت، انس و آشنایی داشت. در سال ۲۲ هجری با تعالیم و معارف عالیه اسلام، انس و آشنایی پیدا کرد. تاریخ اسلام از آن زمان، خبری از جنگ و زدوخور را نمی‌دهد. چرا که رسالت نوین واجد پیام جدید و اهداف انسان ساز مکتبی و عقیدتی خویش بود، که تعالیم زردتشت فاقد آنها بوده است. بر همین اساس از این مقطع زمانی به بعد، سراسر ایران اسلامی از یمن وجود علما، فقها، حکما و فلاسفه آذربایجان برخوردار بوده و این برخوردارگی، درجات و مراتبی داشته است. فقهای بزرگ و نامدار و چهره‌های معنوی بزرگواری که همه مردم ایران در حلقه مریدان آنان بوده‌اند. از آیت‌الله ملا احمد مقدس اردبیلی (م ۹۹۳) گرفته تا آیت‌الله سیدابوالقاسم خویی (م ۱۴۱۳) از آقا سیدعلی قاضی، علامه طباطبایی و علامه امینی گرفته تا علامه محمدتقی جعفری که هر کدام، جایگاه رفیع و والایی را در حیات علمی جهان اسلام و تشیع برعهده داشته‌اند. (عقیقی بخشایشی، ۱۳۷۵: ۳۶) در شهرهای بزرگ آذربایجان مانند تبریز، اردبیل، ارومیه، مراغه مدارس و حوزه‌های گوناگونی وجود دارد که طالبان علم از سراسر منطقه در آنجا به فراگرفتن علوم دینی می‌پردازند که معروفترین آنها مدارس طالبیه، صادقیه، ملاصفرعلی، حسن پادشاه و خواجه علی‌اصغر است. (دائرةالمعارف تشیع، ۱۳۶۹: ۲۹) و در طول تاریخ حوزه‌های علمیه آذربایجان و عالمان بزرگ این دیار، همیشه یکی از قطب‌های مرجعیت جهان تشیع به شمار می‌رفته است.

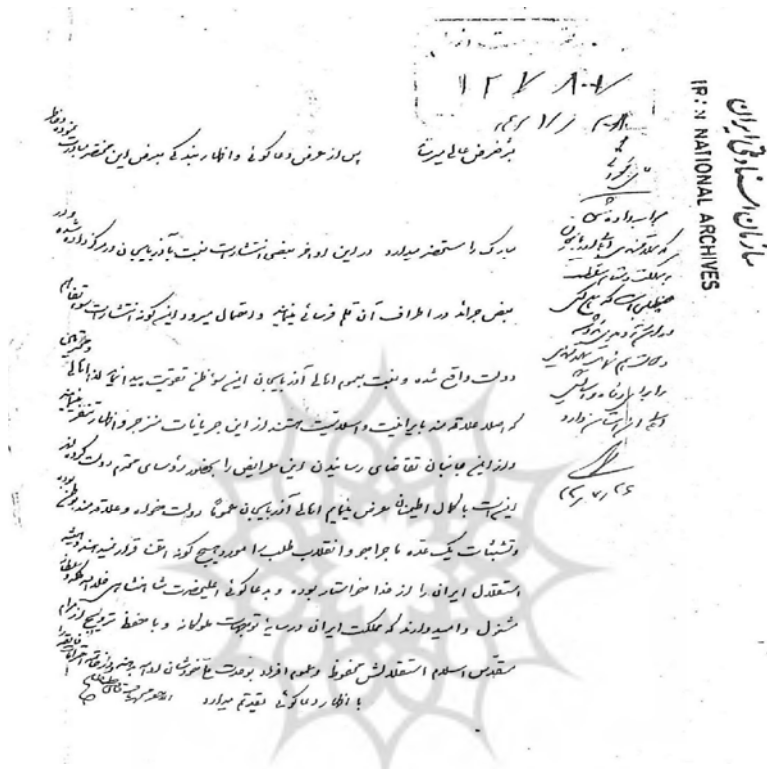
بر همین اساس روح وحدت بخش اسلام و مذهب تشیع یکی از عوامل مهم در این عرصه بوده است. قدرت پیوند نزدیک مذهب و ناسیونالیسم در ایران بیش از آن است که بتوان آن را با نمونه‌های موجود در غرب مقایسه کرد. بنابراین با رشته پیوندهای عمیق تاریخی و مذهبی که بین مردم آذربایجان با سایر ساکنان فلات ایران موجود بوده، عامل جدایی‌انداز ترکی در طول تاریخ توان کمی داشته است. به قول ادوارد براون، رشته یک مذهب مشترک چنان قوی است که تا قبل از قرن بیستم کسی فکر نمی‌کرد دلبستگی به ایران و دلبستگی به مذهب شیعه دو نوع دلبستگی باشد. (کاتم، ۱۳۷۱: ۲۰۲)

در مقابل، احساس تعلق ایرانیان نیز به آذربایجان بسیار روشن و واضح است. برای یک ناسیونالیست ایرانی آذربایجان جزئی حیاتی و لاینفک از ایران است. در این باره جمله‌ی بسیار جالبی از سرلشکر رزم‌آرا نقل شده که به جاست در این جا بیاوریم. او در هنگام پیشروی ارتش ایران به آذربایجان، خطاب به افسران گفته بود: «ارتش روح ایران را به ملت باز خواهد گرداند». (پسیان، ۱۳۲۷: ۲۳۷)

نتیجه‌گیری

آذربایجان و ساکنان آن از دوره باستان همیشه سرزمین لاینفک ایران محسوب می‌شده و به سبب توانایی‌ها و ظرفیت‌های بالقوه‌ای که در ارتباط با ناسیونالیسم ایرانی با دین، فرهنگ، سنن و تاریخ مشترک بین اکثر اقوام ایرانی از جمله بین ساکنان آذربایجان با مردم سایر نقاط ایران وجود دارد، بسیار روشن است که آذربایجانی‌ها حتی قبل از سال ۱۲۸۵ شمسی هم ناسیونالیست‌های ایرانی بوده‌اند. تبریز در پیوستن به تحریم تنباکو از مبارزترین شهرهای ایران به شمار می‌آمد و همین مبارزه بود که با عملیات سال ۱۲۷۹ شمسی دولت را وادار به اخراج مأمورین بلژیکی گمرک نمود. زمانی هم که انقلاب در سال ۱۲۸۵ شمسی پیروز شد و انتخابات مجلس اول برگزار گردید، دوازده نفر نماینده تبریز مرکز ثقل فراکسیون ناسیونالیست آزادیخواه مجلس را تشکیل می‌دادند. هم‌چنین آذربایجان، به‌ویژه تبریز، در پیروزی انقلاب اسلامی سخت مؤثر بوده است. قیام تبریز در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ که به مناسبت بزرگداشت چهلم شهدای قم برپا گردید خود سرآغاز خیزش‌های دامنه‌دار دیگری بوده که در سراسر کشور روی داده است. اما ابرقدرت‌ها که همیشه اهداف استعماری خود را در پشت شعارهای به ظاهر آزادیخواهانه مطرح کرده‌اند، امروزه نیز با این ابزار سیاسی، به جان یک سرزمین می‌افتند و معمولاً با

بزرگ‌نمایی بیش از حد مشکلات و ضعف‌های کشورهای، سعی در دامن زدن به درگیری‌های قومی دارند و با به کارگیری افراد هرهری مذهب تحت عناوین مورخ و نویسنده، به جعل تاریخ و هویت‌سازی می‌پردازند. برای آذربایجان دغدغه زبان را مطرح می‌کنند، برای کردستان با این که «زبان گُردی پسرعموی زبان فارسی است» هویتی مطرح می‌کنند. در این فرآیند پیوند میان سرزمین، فرهنگ و همگرایی عمومی ضعیف می‌شود. درحالی‌که در کشور ما همیشه به‌رغم فرهنگی «ابعاد مشترک فرهنگ ایرانی، هویت ملی ما را شکل داده و موجبات تفاهم، همبستگی و همدلی را فراهم آورده و رشته‌های مودت و وفاق ملی را استحکام بخشیده و وحدت ملی را تضمین کرده است.



نامه آیت‌اله سیدمحمدباقر قاضی طباطبایی (پدر شهید آیت‌اله قاضی طباطبایی) به دولت پیرامون تبلیغات ضدملی حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان و تصریح در همبستگی و اتحاد ملی مردم آذربایجان با وطن مادری خود؛ ایران در مورخه ۱۳۲۴/۷/۲۸.

نقشه ایران در دوران سلسله صفویه (نقل از آرشیو مؤسسه تاریخ و فرهنگ دیارکهن)



یادداشت‌ها

- ۱- لاندو، جیکوب (۱۳۸۲)؛ *پان ترکیسم یک قرن در تکاپوی الحاق‌گری*، ترجمه حمید احمدی، تهران: نی.
- ۲- بیات، کاوه (۱۳۸۷)؛ *پان ترکیسم و ایران*، تهران: شیرازه.
- ۳- نوین، حسین (۱۳۹۰)؛ *تاریخ زبان آذری در آذربایجان*، تهران: انتشارات تمدن اسلامی.
- ۴- وامبری، آرمین (۱۳۸۱)؛ *زندگی و سفرهای وامبری دنباله سیاست درویشی دروغین*، ترجمه محمدحسین آریا لریستانی، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.

منابع

- احمدی، حسین (۱۳۸۹)؛ *آذربایجان و ایران*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- اشیپولر، برتولد (۱۳۸۶)؛ *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیر (۱۳۷۶)؛ *تاریخ ترک‌های آسیای میانه*، ترجمه غفار حسینی، تهران: توس.
- بیات، کاوه (۱۳۸۷)؛ *پان‌ترکیسم و ایران*، تهران: شیرازه.
- پسیمان، نجف‌قلی (۱۳۲۷)؛ *مرگ بود بازگشت هم بود*، تهران: شرکت سهامی چاپ.
- *دائرةالمعارف تشیع* (۱۳۶۹)؛ جلد اول، تهران: مؤسسه دائرةالمعارف تشیع با همکاری شرکت نشر یادآوران.
- دیاکونف، ام (۱۳۷۵)؛ *تاریخ ماد*، ترجمه کریم کشاورز، ج ۲، تهران: پیام.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۷)؛ *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران: امیرکبیر.
- ----- (۱۳۸۸)؛ *تاریخ مردم ایران (از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه)*، تهران: امیرکبیر.
- عقیقی بخشایشی، عبدالرحیم (۱۳۷۵)؛ *مفاخر آذربایجان*، تهران: نشر آذربایجان.
- علی‌اف (۱۳۷۸)؛ *تاریخ آتورپاتکان*، ترجمه دکتر شادمان یوسف، تهران: بلخ.
- عنایت‌الله، رضا (۱۳۶۰)؛ *آذربایجان و ایران*، تهران: ایران‌زمین.
- غفاری‌فرد، عباسقلی (۱۳۸۵)؛ *تاریخ ایران از ساسانیان تا افشاریه*، تهران: فردوس.
- کاتم، ریچارد (۱۳۷۱)؛ *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه فرشته سرلک، تهران: گفتار.
- کامرون، جرج گلن (۱۳۵۶)؛ *ایران در سپیده‌دم تاریخ*، ترجمه حسن انوشه، تهران: علمی و فرهنگی.
- کسروی، احمد: به کوشش یحیی ذکاء (۱۳۵۶)؛ *۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- گرمشویچ، ایلیا (۱۳۸۷)؛ *تاریخ ایران (پژوهش دانشگاه کمبریج)*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: امیرکبیر.
- گیرشمن، ر. (۱۳۸۸)؛ *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه دکتر محمد معین، تهران: معین.
- لاندو، جیکوب (۱۳۸۲)؛ *پان‌ترکیسم یک قرن در تکاپوی الحاق‌گری*، ترجمه حمید احمدی، تهران: نی.
- نقوی، علی محمد (۱۳۷۷)؛ *جامعه‌شناسی غرب‌گرایی*، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- نوین، حسین (۱۳۹۰)؛ *تاریخ زبان آذری در آذربایجان*، تهران: انتشارات تمدن اسلامی.
- نیازمند، رضا (۱۳۸۷)؛ *رضاشاه از تولد تا سلطنت*، تهران: حکایت قلم نوین.
- نیکبخت، رحیم (۱۳۸۷)؛ *نقش آذربایجان در تحکیم هویت ایران*، تهران: دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی دانشگاه پیام نور.
- ویل‌دورانت (۱۳۶۷)؛ *مشرق زمین گهواره تمدن*، مترجمان احمد آرام و پاشایی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی* (۱۳۸۳)؛ زیر نظر سیدکاظم موسوی، ج ۱، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- سامی، شمس‌الدین محمد (۱۳۱۶ ق)؛ *قاموس اعلام ترکی*، ج ۲، استانبول.
- نیایش، امید (۱۳۸۰)؛ *آذربایجان و هویت*، تهران: امیدنیایش - زوفا.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی